



The Semantics of the Narration of the Ahmarain [=Two Red Things] from the Perspective of Two Major Islamic Sects^۱

Mohsen Khoshfar^۲

Hassan Hassanzadeh^۳

Baqir Riahi Mehr^۴

Abstract

The narration of “Ahmarain” is one of the narrations that has been narrated in Shiite and Ahl al-Sunnah hadith compilations albeit with some differences in expressions ascribing to the Holy Prophet (P). There was no comprehensive explanation found about the concept of narration among Shiite research. This article seeks to provide precise semantics of the Shiite narrations of this hadith by descriptive method and textual analysis and considering different narrations of the two major Islamic sects. It was possible that the great similarity of the narrations of the two sects would strengthen the unity of the two narrations, but the existence of some points shows that no convincing reason can be presented for the unification of the two narrations. However, paying attention to both narrations leads to the exact semantics of the Shiite narration of this hadith and the correct meaning of the narration is that “The destruction and downfall of the women of my ummah is due to two red things (in terms of preponderance [taghlib]): the gold and thin and body revealing clothes same as the destruction and of the men of my ummah is in leaving Divine and religious sciences and teachings as well as the accumulation of worldly assets that lead to sins”

Keywords: Narration of the Ahmarain [=Two Red Things], Comparative Hadith, [al-Thayab al-iqaq], Gold [al-Zahab], Destruction of Women.

^۱. Date of Submit: ۱۵, July, ۲۰۲۰ and Date of Accept: ۷, January, ۲۱۲۱.

^۲. Assistant Professor, Hadith Department, Al-Mustafa International University, Qom. (Responsible Author); (mohsenkhoshfar@yahoo.com).

^۳. Assistant Professor, Department of Education, Islamic Azad University, North Tehran Branch; (babahassanzade@yahoo.com).

^۴. PhD in Quran and Orientalists, Al-Mustafa International University, Qom; (dr.riahi@chmail.ir).



معناشناسی روایت احمرین از منظر فریقین*

محسن خوش‌فر** حسن حسن‌زاده*** باقر ریاحی‌مهر***

چکیده

روایت «احمرین» از زمره روایاتی است که به‌نقل از پیامبر اکرم ﷺ در جوامع حدیثی شیعه و اهل تسنن، البته با تفاوت‌هایی در عبارات، نقل شده است. در میان تحقیقات شیعی سخنی جامع در تبیین مفهوم روایت یافت نشد. این مقاله سعی کرده با روش توصیفی و تحلیل متنی و با در نظر گرفتن نقل‌های مختلف در فریقین، معناشناسی دقیقی از نقل شیعی این روایت ارائه دهد. احتمال می‌رفت که شباهت فراوان نقل فریقین، یکی بودن دو روایت را تقویت کند، اما وجود برخی نکات، نشان می‌دهد که نمی‌توان دلیل متقنی برای یکی بودن دو نقل ارائه داد. اما با این حال، توجه به هر دو نقل منجر به معناشناسی دقیق نقل شیعی از این روایت می‌شود و معنای صحیح روایت این‌گونه است که «هلاکت و سقوط زنان امت من به‌دست خودشان در دو چیز قرمز (از باب تغلیب) است یکی طلا و دیگری لباس‌های نازک و بدن‌نما و هلاکت مردان امت من در رهاکردن یادگیری علوم دینی و الهی و همچنین در جمع کردن اموال دنیا که موجب انجام گناهان بشود، است».

واژگان کلیدی: روایت احمرین، حدیث تطبیقی، الثیاب الرقاق، الذهب، هلاک النساء.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۵ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۱۸.

** عضو هیئت علمی گروه حدیث جامعة المصطفی العالمية، قم، (نویسنده مسئول)؛ (mohsenkhoshfar@yahoo.com).

*** استادیار گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال؛ (babahassanzade@yahoo.com).

*** دانش‌آموخته دکتری رشته قرآن و مستشرقان، جامعة المصطفی العالمية، قم؛ (Dr.riahi@chmail.ir).



مقدمه

یکی از روایاتی که در کتب روایی شیعی از جانب پیامبر اکرم ﷺ نقل شده، روایت «احمرین» است. در این روایت دو شیء قرمز رنگ (مال و ترک علم) سبب هلاکت مردان و دو شیء قرمز رنگ (طلا و لباس نازک) سبب نابودی زنان می شود. اما با توجه به اینکه در میان اشیاء نامبرده شده تنها طلا با رنگ قرمز نسبتاً مشابهتی دارد، معناشناسی روایت بسیار اهمیت دارد تا مراد از احمر در وصف مال، ترک علم و لباس نازک معلوم شود. از آنجایی که در منابع روایی موجود، شرح مناسبی برای این روایت ذکر نشده، با اینکه نقل های مشابهی از این روایت در کتب اهل تسنن نیز موجود است، ضرورت ایجاب می کند که با توجه به روایات نقل شده در فریقین، سعی در معناشناسی این روایت صورت گیرد؛ به همین جهت، در این مقاله نسبت به معناشناسی این روایت تحقیق صورت خواهد گرفت. متن روایت در منابع شیعی بدین گونه است: «قال النبی ﷺ: هلاک نساء أمتی فی الأحمرین الذهب و الثیاب الرقاق و هلاک رجال أمتی فی ترک العلم و جمع المال» (ابن ابی فراس، مجموعه ورام، بی تا، ۳/۱). مفهومی که در ابتدا، به ذهن متبادر می شود این هست که دو چیز قرمز رنگ باعث هلاکت زنان امت پیامبر ﷺ می شود که یکی طلاست و دیگری لباس نازک و از طرف دیگر دو چیز نیز باعث هلاکت مردان امت رسول اکرم ﷺ می شود که یکی جمع کردن مال و دیگری ترک علم آموزی است. پرسش دقیق تر اینکه چرا به طلا و لباس نازک، احمر اطلاق شده است؟ و مقصود از اینکه طلا و لباس نازک باعث هلاکت زنان امت است، چیست؟ و نقل های مشابه دیگر روایت احمرین کدام است؟ در این نوشتار معناشناسی «احمرین» با تأکید بر روایات مشابه در متون شیعی و سنی ارائه می گردد. قبل از ورود به بررسی محتوایی و مفهومی، اعتبار روایت بررسی می شود.

بررسی روایت «احمرین» در منابع شیعه و اهل سنت

اثبات صدور روایت و بیان معنای ثبوتی آن از مباحثی است که قبل از تحلیل مفهومی، به آن پرداخته می شود. روایت «احمرین» در منابع شیعی در کتاب «مجموعه ورام» (ابن ابی فراس، مجموعه ورام، بی تا، ۳/۱) نوشته شده در قرن ششم و هفتم و نیز در کتاب «ارشاد القلوب» (دیلمی، ارشاد القلوب، ۱۴۱۲: ۱۸۳/۱) در قرن هشتم به گونه مرسل نقل شده که این روایت بنا بر مبنای رجالیان متأخر، ضعیف است. همچنین روایاتی مشابه یا نزدیک به این روایت در منابع دیگر شیعی نقل شده که در مقاله به آن ها نیز اشاره خواهد شد. در منابع اهل تسنن، همانند متن شیعی، وجود ندارد؛ اما روایاتی

شبهه به آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که در ادامه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۱. بررسی روایات شیعی

در کتاب الکافی روایتی از امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثبت شده که سند آن صحیح بوده و از جهت اعتبار سندی معتبر است. این روایت از جهاتی می تواند نقش روشنگرانه ای در فهم معانی روایت احمرین داشته باشد.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْقَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فِي النَّارِ قَيْلًا وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ قَالَ تَطَلُّبُ مِنْهُ الدَّهَابِ إِلَىٰ الْحَمَامَاتِ وَالْعُرْسَاتِ وَالْعِيدَاتِ وَالتِّيَاحَاتِ وَالتِّيَابِ الرَّقَاقِ» (کلینی، الکافی، ۱۳۶۵: ۵/۵۱۷).

وجه شباهت این روایت با روایت مورد بحث عبارت اند از: ۱. در هر دو روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و درباره زنان و کار مذموم آنهاست؛ ۲. در هر دو روایت، دو کار مطرح است یکی پوشیدن لباس های نازک و دیگری کاری که از ریشه «ذهب» است؛ البته در یکی واژه «ذهاب» و در دیگری «ذهب» به کار رفته است.

همین شباهت ها باعث می شود فرضیه یکی بودن این دو روایت به ذهن تبادر کند؛ به این صورت که روایت الکافی، همان روایت احمرین بوده که خلاصه و یا نقل به معنا شده، با این تفاوت که با تبدیل لفظ «ذهاب» به «ذهب»، تصحیفی نیز در روایت رخ داده است.

به هر حال آنچه فارغ از صحت سند روایت باید مورد بررسی قرار گیرد، معنای ثبوتی روایت است که در ادامه به آن پرداخته می شود. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
نمایان گردد و هم معنای روایت «احمرین» که موضوع این تحقیق می باشد واضح تر گردد.

روایت اول: واژه «ذهب» به معنی طلا اطلاق شده است (ابن فارس، مقاییس اللغه، ۱۴۰۴: ۲/۳۶۵). اگر این فرضیه که هر دو روایت یک معنا را افاده می کنند، صحیح باشد، آن وقت باید واژه «ذهب» به معنای «ذهاب» باشد؛ اما در کتب لغت معنای مصدری برای «ذهب» بیان نشده و در حالی که «ذهاب» مصدر است.

واژه «ذهاب» که مصدر «ذَهَبَ» بوده به معنی مرور و رفتن است (جوهری، الصحاح، ۱۴۱۰: ۱۲۹/۱). «حمیم» به معنای آب گرم و حمام از این کلمه گرفته شده (فراهیدی، العین، ۱۴۱۰: ۳۳/۳) و



در فارسی به آن گرمابه می گویند. جمع آن «حمامات» است؛ اگرچه که لفظ «حمام» مذکر بوده، اما سیبویه تصریح کرده که عرب آن را با «ات» جمع می بندد. (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴: ۱۵۴/۱۲).

«عُرس» به معنای غذای ولیمه (جوهری، الصحاح، ۱۴۱۰: ۹۴۷/۳) و یا همان طعامی که برای عروس داده می شود (فراهیدی، العین، ۱۴۱۰: ۳۲۸/۱) که جمع آن بر وزن «عُرسات» است. «عید» آن روزی است که مردم در آن روز جمع می شوند (ابن فارس، مقاییس اللغة، ۱۴۰۴: ۱۸۸/۴). این واژه در روایت به جمع مؤنث سالم، جمع بسته شده که در هیچ کتاب لغتی چنین جمعی برای آن ذکر نگردیده است و شاید به تناسب کلماتی که در کنار آن ها قرار گرفته، به این صورت ذکر شده باشد.

«نیاحة» به معنی عزاداری زنان برای مرده می باشد که جمع آن «نیاحات» است (جوهری، الصحاح، ۱۴۱۰: ۴۱۴/۱). «ثوب» به معنای لباس بوده که جمع آن «ثیاب» (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴: ۲۴۵/۱) و واژه «رفاق» جمع کلمه «رقيق» به معنای کم تراکم و نازک و متضاد آن «غلیظ» است (زبیدی، تاج العروس، ۱۴۱۴: ۱۷۲/۱۳).

در این روایت پیامبر اکرم ﷺ به اصحاب می فرماید: هر کس از همسرش را اطاعت کند، خداوند او را برگردانده و با صورت به آتش می افکند. اصحاب سؤال می کنند: چگونه اطاعتی مقصود است؟ حضرت می فرماید: وقتی زنان از همسرشان طلب اجازه می کنند که به حمام ها و عروسی ها و مجالس نوحه و عزاداری و مجالس عید و جشن بروند و همچنین طلب اجازه می کنند که لباس های نازک بپوشند و مرد آن ها را اطاعت می کنند و اجازه می دهند.

آنچه مورد بحث است، بخش مربوط به کارهایی که زنان می خواهند انجام دهند که این قسمت شباهتی با روایت «احمرین» دارد. حال، مقصود از این فقره روایت چیست؟ چند احتمال بیان شده است که به آن ها پرداخته می شود.

روایت مزبور، معارض با احادیث دیگریست که امور نهی شده برای زنان را جایز دانسته است (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹: ۵۱/۲). به همین جهت، برخی علمای شیعه، روایت نهی را دال بر حرمت دانسته و مقید به شرایط و یا قیود خاصی نموده و در توضیح آن وجوهی را بیان کرده اند و برخی دیگر به صورت کلی نهی را دال بر کراهت دانسته اند که در ذیل، نظرات برخی علما آورده شده است.

۱. زنان مکروه است که به حمام عمومی بروند؛ البته این حکم مختص جایی است که زنان دیگر هم باشند. اما در حالت انفرادی اشکال ندارد و در حالت اضطرار نیز کراهت مرتفع است (عاملی، ملاذ الاخیار، ۱۴۱۸: ۲/۸۸۱).
۲. حرمت فرستادن زنان به حمام، مقید به رفتن با ریه است و در غیر این صورت روایت، حمل بر کراهت می‌شود. علت این نهی هم این است که در زمان ائمه علیهم‌السلام رسم بر این بود که مردم بدون لباسی که عورت ایشان را بپوشاند به حمام می‌رفتند؛ و به همین جهت، چنین منعی وارد شده است. یا مقصود از روایت این بوده که مرد به همسرش اجازه رفتن به این مکان‌ها را ندهد چون قصد زن از رفتن به حمام برای تفریح و خوشگذرانی بوده و همچنین در عزاداری‌ها نیز به همین نیت شرکت می‌کرده است. نهی از پوشیدن لباس نازک نیز دو احتمال دارد: این نوع لباس زودتر از بین می‌رود و موجب اسراف است، پس از پوشیدن آن نهی می‌شود و یا به دلیل اینکه این نوع لباس بدن‌نماست و موجب تحریک شهوت مردان می‌شود (مجلسی، شرح من لایحضره الفقیه، ۱۴۰۶: ۱/۲۹۵ و ۲۹۶).
۳. ظاهراً مراد این است که زن می‌خواهد اختیار داشته باشد که به هر حمامی می‌خواهد برود و یا برای تماشا، در هر عزا و عروسی شرکت کند و یا هر چادر بدن‌نمایی که می‌خواهد بدنش در زیر چادر نمایان باشد به سر کند؛ چنان‌که بسیاری از زنان بی‌عصمت چنین می‌کنند؛ هرچند خاطر جمع باشد که زنا نکنند. مع‌هذا زنانی که این مقدار عصمت ندارند عاقبت به زنا نیز گرفتار می‌شوند. پس اگر به‌قدر ضرورت به حمامی که به ایشان نزدیک‌تر باشد، بروند یا به عزا و عروسی خویشان نزدیک روند یا جامه‌های تنگ و نفیس را برای شوهر خود در خانه بپوشند، ظاهراً اشکالی ندارد (مجلسی، لوامع صاحبقرانی، ۱۴۱۴: ۲/۲۸).
۴. این روایت حمل بر زمانی می‌شود که رفتن به این مکان‌ها همراه ریه باشد و یا اینکه به‌خاطر منکشف‌بودن عورات زنان که در بعضی زمان‌ها و مکان‌ها رعایت نمی‌شده است. در این صورت، نهی مقید به همان زمان‌ها و مکان‌ها می‌شود (فیض کاشانی، الوافی، ۱۴۰۶: ۶/۵۹۳).
۵. زنان نباید لباس‌های نازک بپوشند البته اگر زنان شوهردار برای شوهران خود این لباس‌ها را بپوشند استثناء است و اشکال ندارد (مفید، احکام النساء، ۱۴۱۲: ۵۷).
۶. تمامی موارد ذکر شده در روایت مکروه است در صورتی که ریه یا تهمت و یا مفسده‌ای مترتب بر آن باشد و علت حرام‌نبودن نیز روایاتی است که دال بر جواز است (حر عالمی، وسایل الشیعه، ۱۴۰۹: ۲/۴۹).



۷. نهی در تمامی این موارد به دلیل ترس از عوارض آن است که شامل استفاده از لهویات، غنا، غیبت، نوح به باطل و یا شنیدن اینها، در قرارگرفتن عورت دیگران در معرض دید شخص و یا قرارگرفتن عورت انسان در معرض نگاه دیگران (کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۱۴۵/۲).

بنابراین، علمای شیعه اطلاق روایت را بر حرمت نپذیرفته اند؛ بدین معنا که به طور مطلق، اجازه دادن به زن برای انجام این کارها حرام نیست و علما نهی را یا حمل بر کراهت نموده و یا اطلاق اجازه را منوط به قیود و شرایطی دانسته اند.

۲. بررسی روایات اهل تسنن

«أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَفِيَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: وَيَلُّ لِلنِّسَاءِ مِنَ الْأَحْمَرِينَ: الذَّهَبُ وَالْمَعْصَفِرُ» (ابن حبان، صحیح ابن حبان، ۱۴۲۵: ۱۵۸۷)

این روایت در صحیح ابن حبان نقل شده است و بیهقی نیز آن را با اندکی اختلاف در سند، آورده که البانی راویان سند بیهقی را به جز حسن بن سفیان که او را نیز ثقة شمرده، رجال شیخین خوانده و در نتیجه از نظر او روایت صحیح است (البانی، سلسله الاحادیث الصحیحة، ۱۴۱۵: ۶۶۳/۲). ابونعیم نیز همین روایت را نقل کرده، اما به جای «المعصفر» کلمه «الزعفران» را نقل کرده است.

این روایت از جهاتی شباهت بسیار زیادی به روایت «احمرین» که در کتب شیعی نقل شده دارد با این تفاوت که در نقل شیعی به جای کلمه «ویل» از کلمه «هلاک» استفاده شده و دیگر اینکه به جای کلمه «معصفر» و یا «زعفران» کلمه «الثیاب الرقاق» آورده است.

توجه به دو روایت دیگر که از طریق اهل تسنن نقل شده به روشن شدن برخی ابهامات کمک ویژه ای می کند.

«عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، أَنَّ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلَا يَلْبَسُ حَرِيرًا وَلَا ذَهَبًا» (ابن حنبل، مسند احمد، ۱۹۹۴: ۲۶۱/۵).

در این روایت اگرچه عموم دلالت، هم بر زنان و هم مردان است اما روایاتی که این دو مورد را فقط برای مردان حرام دانسته و نه بر زنان، پس روایت ابن حنبل نیز مقید به مردان می شود (البانی، سلسله الاحادیث الصحیحة، ۱۴۱۵: ۶۶۲/۱). بنابراین، توهم شباهت این گزارش با روایت «احمرین» که در

مورد زنان گفته شده و در آن نیز «ذهب» و «ثياب رفاق» آمده، منتفی بوده و نمی‌توان گفت که مقصود از «ثياب رفاق» همان حریر است.

اما گزارش دیگری پیامبر اکرم ﷺ از طریق اهل تسنن نقل شده که عبارت است: «كان يمنع أهله الحلية و الحرير و يقول: إن كنتم تحبون حلية الجنة و حريرها فلا تلبسوها في الدنيا» (ابن حنبل، مسند احمد، ۱۹۹۴م: ۱۴۵/۴).

در این گزارش، پیامبر اکرم ﷺ خانواده خود را از زینت‌ها و لباس حریر منع می‌کردند. ظاهراً منظور از «اهل» در این روایت زنان پیامبر است؛ اگرچه که ضمائر به صورت مذكر آمده، اما بعید است که مقصود آن، مردان موجود در خانه پیامبر ﷺ باشد (البانی، سلسلة الاحادیث الصحيحة، ۱۴۱۵: ۶۶۳/۱).

بنابراین، زمینه این احتمال وجود دارد که روایت «احمرین» نقل به معنا و خلاصه‌ای گزارش مسند احمد باشد. البته می‌توان این احتمال را نیز بعید دانست؛ زیرا روایت مزبور مخصوص زنان پیامبر بوده و روایت «احمرین» مطلق زنان را بیان می‌کند و دیگر اینکه در روایت «احمرین» صفت احمر آورده شده که در ادامه می‌آید که عرب آن را برای ذهب و طلا به کار می‌بردند؛ در حالی که در این روایت واژه «حلیة» آمده و نه «ذهب» و برای «حلیة» نمی‌توان صفت احمر را به کار برد.

بنابراین، گزارش ابن حنبل نیز مخصوص زنان پیامبر بوده که حکم آن به دیگر زنان سرایت نمی‌کند و شاید از آنجایی که زنان پیامبر بر اساس آیات قرآن حسابی جداگانه دارند (احزاب: ۳۲)، توصیه حضرت به آنان نیز در راستای توجه به همان جایگاه ویژه‌شان بوده است. (البانی، سلسلة الاحادیث الصحيحة، ۱۴۱۵: ۶۶۳/۱). نتیجه اینکه، این دو روایت اخیر ارتباطی به روایت «احمرین» ندارد.

۳. معنانشناسی روایت «احمرین» در اهل تسنن

«ویل» به معنای حزن و هلاکت و سختی از عذاب است و هرکس که در هلاکتی قرار بگیرد، از این کلمه استفاده می‌کند (ابن اثیر، النهاية، بی تا، ۲۳۶/۵)

«احمر» نیز به معنای قرمز رنگ که به «ذهب» یعنی طلا اطلاق می‌شود و «احمر» صفت طلا است (فیومی، المصباح المنیر، بی تا، ۲۱۰/۲) و عرب برای طلا صفت قرمز بودن را استعمال کرده است. در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ آمده که «اعطيت الكنزين الاحمر و الاصفر» (مجلسی، بحار الانوار،



۱۴۰۳: ۳۲۵/۶۵) یعنی طلا و نقره (ابن اثیر، النهاية، بی تا، ۴۳۸/۱). بنابراین در این روایت نیز به دلیل وجود واژه «ذهب» از صفت «احمر» استفاده شده است و از باب قاعده تغلیب بر «معصفر» نیز «احمر» گفته شده و در نتیجه «احمرین» استعمال شده است؛ چنان که عرب در بعضی موارد دیگر نیز این قاعده را اجرا می کند همانند: «ابيضان» برای شیر و آب و «اسودان» برای خرما و آب و «احمران» برای گوشت و شراب (ابن اثیر، النهاية، بی تا، ۴۳۸/۱). کلمه دیگر که در این روایت استعمال شده واژه «معصفر» است. فیومی می گوید: «(عَصْفَرُ) الثَّوْبُ صَبَغْتُهُ بِالْعَصْفَرِ فَهُوَ (مُعَصْفَرٌ) اسْمٌ مَّفْعُولٌ (المصباح المنیر، بی تا، ۴۱۴/۲) یعنی آن لباسی است که با رنگی به نام عصفر رنگ شده باشد. با این توضیحات معنای روایت این گونه است که پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند که هلاکت بر زنان است که نشأت می گیرد از دو چیز قرمز (از باب تغلیب) یعنی طلا و لباس ملون به عصفر (که رنگ زرد هم دارد).

اما در نسخه دیگر این روایت، کلمه «زعفران» به جای «معصفر» نقل شده که دو احتمال درباره معنای این نقل از روایت موجود است؛ یکی اینکه روایت از خود زعفران نهی کرده باشد و استعمال زعفران را برای زنان مایه هلاکت دانسته باشد. اما توجه به این نکته که عرب در مورد لباسی که با زعفران رنگ شده باشد نیز کلمه «مزعفر» را استعمال می کند (فیومی، المصباح المنیر، بی تا، ۲۵۳/۲) و توجه به اینکه این روایت نسخه بدلی از روایت «معصفر» است این نکته را تقویت می کند که مقصود از «زعفران» در اینجا خود گیاه زعفران نیست؛ بلکه لباسی است که با زعفران رنگ شده باشد. همین معنا را نیز مفسران روایی اهل تسنن نقل کرده اند. مناوی در معنای حدیث از مسند الفردوس نقل کرده است: «زنان خود را با طلا زینت کنند و لباس های رنگ شده با زعفران، بپوشند و به صورت معطر و با حالت خوب نشان دادن خود را زینت کنند، چنان که اکثر زنان زمان ما این گونه اند، پس در نتیجه آن با این کار مفسده برایشان به وجود می آید».

بنابراین هر دو نقل این روایت در کتب اهل سنت به یک معنا برمی گردد.

۴. روایت «احمرین» در شیعه

این نقل از روایت «احمرین» که در نقل های شیعی وجود دارد در کتب حدیثی اهل تسنن نقل نشده است. بلکه به جای کلمه «ویل» در نقل شیعی «هلاک» و به جای کلمه «معصفر» و یا به جای «زعفران» کلمه «ثیاب رقاق» نقل شده است. «هلاک» به معنای سقوط است و «هَلَكَ» یعنی انسان

خودش را به سقوط بیاندازد (ابن فارس، مقایس اللغة، ۱۴۰۴: ۶۲/۶).

خصوصیات لباس معصفر

روایاتی در شیعه و اهل تسنن نقل شده است که می توان برخی خصوصیات لباس «معصفر» را از آن ها به دست آورد.

۱. «أَخَذَ بِنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْفَرَجِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَخِي وَأَنَا حَاضِرٌ عَنِ الثُّوبِ يَكُونُ مَضْبُوعًا بِالْعُصْفُرِ ثُمَّ يَغْسَلُ الْبُسَّةُ وَأَنَا مُحْرَمٌ فَقَالَ نَعَمْ لَيْسَ الْعُصْفُرُ مِنَ الطَّيِّبِ وَ لَكِنَّ أَكْرَهُ أَنْ تَلْبَسَ مَا يَشْهُوْكَ بِهِ النَّاسُ» (طوسی، التهذيب، ۱۳۶۵: ۶۹/۵).

۲. «عن ابن عمر: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله نَهَى النِّسَاءَ فِي إِحْرَامِهِنَّ عَنِ الْقَفَّازِينَ وَ النَّقَابِ وَ مَا أَشْبَهَهُ الْوَرَسِ مِنَ النَّبَاتِ، وَ تَلْبَسَ بَعْدَ ذَلِكَ مَا أَحَبَّتْ مِنْ أَلْوَانِ الثِّيَابِ مِنْ مَعْصِفَرٍ أَوْ خَرَّ» (حلی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ۱۴۱۲: ۲۶۵/۱۰).

روایت اول این نکته را در بردارد که لباس «معصفر» به دلیل نوع رنگش به گونه ای است که باعث شهرت انسان می شود و انسان را انگشت نما می کند و روایت دوم نیز این نکته را در بردارد که لباس معصفر از جمله لباس هایی بوده است که محبوب زنان بوده و ایشان علاقه به پوشیدنش داشته اند اما پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله زنان را از پوشیدن آن ها در حال احرام منع کرده اند. البته در این مقاله سخن در این باره نیست که آیا در حال احرام این پوشش حرام است یا خیر؟ و جواب این مسئله در کتب فقهی در باب لباس احرام گفته شده؛ بلکه آنچه در این تحقیق مهم است، فهمیده شود که «معصفر» چه خصوصیاتی داشته است. نکته دیگر اینکه چنان که صاحب جواهر بیان کرده «معصفر» باعث شهرت می شود و لباسی که به زعفران رنگ شده باشد نیز دارای همین خصوصیت است (نجفی، جواهر الکلام، بی تا، ۴۲۴/۱۸).

درباره رنگ «معصفر» دو نظر وجود دارد؛ برخی رنگ آن را زرد و برخی قرمز عنوان کرده اند که دهخدا (لغت نامه، ۱۳۷۷: ۱۵۹۲۴) هر دو رنگ را ذکر کرده است. البته منافاتی بین این دو رنگ نیست چون گیاه عصفور گیاهی شبیه زعفران است که هم قسمت های قرمز رنگ دارد و هم قسمت های زرد رنگ و شاید به همین دلیل هرکسی یکی از این رنگ ها را به عنوان رنگ «معصفر» بیان کرده است.

بنابراین مطالبی که ذکر شد، شباهت دو نقل اهل تسنن نیز به دست می آید که در آن روایات، هم لباس رنگ شده به عصفور و هم زعفران هر دو دارای این خصوصیت هستند که باعث شهرت زنان می شوند.



در نتیجه، روایت «احمرین» در نقل شیعی به این معناست: هلاکت و سقوط زنان امت من به دست خودشان در دو چیز قرمز (از باب تغلیب) است یکی طلا و دیگری لباس های نازک و بدن نما.

۵. مدلول تصدیقی روایت «احمرین»

معنای تصویری روایت «احمرین» با توضیحات بالا مشخص شد و اما اینکه معنای تصدیقی این روایت چیست و مقصود پیامبر ﷺ از این روایت چه بوده است در ادامه بررسی خواهد شد. با توجه به معنای لغوی «هلاکت» و «ویل» که عرب آن را در جایی به کار می برد که شخص خودش را در معرض سقوط قرار می دهد، پس احمرین چیزی های هستند که زنان با استعمال آن خود را در وهله سقوط انداخته اند.

سقوط خود دو نوع است؛ سقوط مادی و سقوط معنوی. سقوط مادی یعنی شخصی از بلندی جسمانی به پایین بیفتد. این معنا نیز اگرچه در هلاکت نهفته است، اما در این روایت، مقصود پیامبر ﷺ سقوط زنان از بلندی جسمانی نیست و اما سقوط معنوی یعنی اینکه کسی از جایگاه معنوی و یا اجتماعی و حیثیتی که در آن قرار دارد، افول کند و خود را از آن مرتبه ساقط نماید و مسلم است که منظور روایت نیز این نوع از هلاکت و سقوط است. یعنی زنان با استعمال احمرین خود را در معرض سقوط معنوی قرار می دهند. حال این سقوط معنوی اطلاق دارد و هر سقوطی همچون از بین رفتن آبروی اجتماعی، یا دچار گناه شدن، خارج شدن از رحمت الهی و دچار عذاب الهی شدن و یا هر هلاکت معنوی دیگر را شامل می شود.

اما مقصود از اینکه زنان با طلا خود را به سقوط و هلاکت می افکنند چیست؟ مرهون توجه به جایگاه طلا در ادبیات دینی است. طلا و نقره در ادبیات قرآن و روایات نماد دنیاگرایی و توجه به مادیات بوده و با این دو، هر چیزی از دنیا را می توان تهیه کرد (رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰: ۱۶۰/۷)؛ بنابراین در طول اعصار همیشه محبوب انسان ها بوده و به همین دلیل دنیا دوستان همیشه به دنبال آن بوده اند. در این روایت نیز مقصود حضرت می تواند معانی ذیل باشد.

۱. اگر زنان به دنبال دنیا و زیورآلات آن که نماد دنیاگرایی هستند بروند مقدمه هلاکت آنان فراهم می شود.

۲. زنان به دلیل علاقه ذاتی به جواهرآلات که طلا نماد آن است اگر تمام خواسته خود را برای به دست آوردن این جواهرآلات بگذارند در نتیجه ممکن است که حاضر بشوند برای دستیابی به آن تن به گناهان الهی هم بدهند که در این صورت مقدمه هلاکت خود را فراهم کرده اند.

۳. مقصود پیامبر اکرم ﷺ استعمال طلا برای زنان باشد اما نه مطلق استعمال؛ بلکه در صورتی که این استعمال موجب ارتکاب حرام دیگری باشد؛ همانند اینکه زنان برای نشان دادن زینت خود به نامحرمان از طلا استفاده کنند که در این صورت مقدمات هلاکت خود را فراهم کرده‌اند. به هر حال آنچه ظاهر ادله روایی نشان می‌دهد، مقصود از این روایت، مطلق استعمال طلا برای زنان نیست؛ چرا که روایات دیگری وجود دارد که استعمال طلا را برای زن جایز دانسته است.

درباره لباس رنگ‌شده به «عصفر» و یا «زعفران» که در گزارش‌های اهل تسنن آمده باید گفت منظور این است که این‌گونه از لباس‌ها موجب شهرت زنان شده و پوشیدن آن‌ها باعث انگشت‌نما شدن آن‌ها در جامعه است و با اصل حجاب و عفاف و پوشش زنان که موجب مصونیت آنان از فتنه می‌باشد، تعارض دارد و همین امر باعث ایجاد زمینه‌هایی برای هلاکت زنان می‌شود؛ بنابراین پوشش این لباس‌ها تقبیح شده تا زنان در معرض هلاکت قرار نگیرند.

مقصود پیامبر از «ثياب رقاق» که در نقل شیعی وجود داشت نیز چنان‌که بیان شد چند احتمال دارد. در اینجا دو قسم متصور است:

۱. پوشیدن ثياب رقاق در مقابل نامحرم: مقصود این است که پوشش این لباس‌ها موجب نمایان شدن قسمت‌هایی از بدن زن می‌شود که پوشش آن از نامحرم واجب است و در نتیجه همین کار سبب می‌شود زنان در معرض هلاکت و گناه قرار گیرند.

۲. قسم دیگر اینکه این لباس را در برابر زنان دیگر بپوشند چنان‌که در روایات دیگری در شیعه نیز این کار نهی شده بود. در این صورت دو معنا در روایت متصور است:

۲/۱. مقید شدن روایت: در این صورت این روایت باید مقید به حالت ربه و وجود مفسده باشد؛ چرا که اگر هیچ ربه و یا مفسده‌ای مترتب بر آن نباشد با دلایل روایی دیگر که دلالت بر جواز این عمل دارد متزاحم است و در نتیجه به جمع عرفی باید روایت «احمرین» را حمل بر قیدی همچون ربه یا مفسده کرد؛ بنابراین پوشش چنین لباسی در میان زنان اگر همراه با ربه یا مفسده باشد جایز نخواهد بود.

۲/۲. اگر پذیرفته شود که این روایت مقید نیست و به حالت اطلاق باقی است در این صورت باید احتمال بعید و تأویل مجلسی اول را پذیرفت که نهی از پوشیدن این نوع لباس به خاطر اسراف است که در آن است چون زود مستهلک می‌شود.



۶. بررسی قسمت دوم روایت (هلاکت مردان)

قسمت دوم روایت که در مورد عوامل هلاکت مردان می باشد همانند قسمت اول دارای پیچیدگی معنایی نیست و در این قسمت معنا و مقصود پیامبر ﷺ از این فقرات بیان می شود.

«علم» در لغت به معنای «دانستن» بیان شده و معنای متضاد آن «جهل»، به معنای ندانستن است. علم همیشه متعلقی دارد که با توجه به آن معلوم می شود که چه علمی مقصود متکلم است. در احادیث، علم به دو قسم علوم مربوط به دین [اعم از اعتقادات و اوامر و نواهی الهی] و به علمی که مربوط به امور دنیاست و به توسط آن ها زندگی دنیوی انسان ها تأمین می شود، تقسیم می گردد.

در برخی از روایات، دسته اول از علوم مطرح گردید است؛ همچون روایت: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَامَةٌ فَقَالَ وَمَا الْعَلَامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»؛ امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد، دید که گروهی بر گرد مردی جمع شده اند؛ فرمود: این مرد چه کاره است؟ به آن حضرت عرض شد: مردی است بسیار دانا. فرمود که: بسیار دانا چیست؟ (یعنی: چه علمی را خوب می داند؟) به آن حضرت عرض کردند: داناترین مردمان است به نسب های عرب و جنگ هایی که در میان ایشان وقوع یافته و روزهایی که در جاهلیت معروف بوده و شعرهای ایشان و عربیت را خوب می داند. حضرت فرمود: این علمی است که ضرر نمی رساند به آنکه آن را نداند و نفع نمی بخشد به آنکه آن را بداند. بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: جز این نیست که علم، سه علم است: آیه محکمه که مبین و مفصل است (و در لفظ و معنی، هیچ اشکالی نیست) یا واجبی راست و درست (که کجی و عیبی در آن نباشد) یا سنتی که بر پا است و آنچه غیر از این هاست، زیاده است (و به کار کسی نمی آید) (فاضل نحوی اردکانی، تحفة الاولیاء، ۱۳۸۸: ۱۴۱/۱).

در برخی روایات به نوع دوم از علم اشاره شده است؛ همانند: «عَنْ النَّبِيِّ ﷺ الْعِلْمُ عَلْمَانِ عِلْمُ الْأَدْيَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ» (کراجکی، کنزالفوائد، ۱۴۱۰: ۱۰۷/۲)؛ علم دو قسم است: علم مربوط به ادیان و علم مربوط به بدن ها.

در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره به علم ابدان نموده اند که همان علمی است که ارتباط به سلامتی بدن دارد و برای دنیای انسان مفید است.

بنابراین هر دوی این علوم در روایات بیان شده است؛ اما اینکه در روایت «احمرین» مقصود پیامبر ﷺ کدام یک از این علوم بوده احتیاج به توجه به قراین داخلی و خارجی دارد. قرینه داخلی اینکه در این روایت هلاکت مردان امت در مقابل هلاکت زنان امت بیان شده است و چنانکه واضح شد هلاکت زنان با طلا و لباس نازک هلاکت دنیوی نبود؛ بلکه هلاکت معنوی و از دست دادن سعادت اخروی بود. این قرینه ایجاب می کند که مقصود پیامبر اکرم ﷺ در ادامه روایت نیز هلاکت اخروی مردان باشد و واضح است که روایاتی که علم اخروی را مطرح می کنند مقصودشان علوم دینی است که برای آخرت و سعادت انسان مفید است.

قرینه خارجی روایت اینکه در حدیث «احمرین» کلام از هلاکت است و در روایات دیگر باب علم، همانند روایت امام موسی کاظم که در بالا ذکر شد، ضرر واقعی برای انسان از جانب یادنگرفتن علوم دینی است نه علوم دیگر؛ «ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ» و بعد پیامبر اکرم ﷺ علمی را که ندانستن آن ضرر دارد و دانستن آن سودرسان است را بیان می کنند. بنا بر این قرینه، چون در روایت «احمرین» هم سخن از هلاکت است؛ نتیجه این می شود که همان مطلبی که پیامبر اکرم ﷺ در مسجد فرمودند در روایت «احمرین» نیز همان علم مقصود ایشان است؛ بنابراین هلاکت مردان امت اسلام در ترک یادگیری علوم دینی و الهی است.

نحوه برخورد با مال در روایات نیز دو نوع است؛ گاهی مال و دارایی دنیوی ممدوح دانسته شده، همانند روایت: «نعم العون علی تقوی الله المال» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۴۰۴: ۲۲۷/۱۹) چنانکه مشاهده می شود مالی که در راه اطاعت خداوند به کار گرفته شود مال ممدوح است؛ بنابراین، روایت «احمرین» مسلماً این گونه از اموال را شامل نمی شود.

دسته دوم از روایات همچون روایت: «عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِيمَا تَأْجِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى ﷺ يَا مُوسَى... لَا تَغْبِطُ أَحَدًا بِكَثْرَةِ الْمَالِ فَإِنَّ مَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ تَكْثُرُ الذُّنُوبُ...» (کلینی، الکافی، ۱۳۶۵: ۱۳۵/۲)؛ (امام صادق ﷺ فرمودند: در آنچه خدا عزوجل بدان با موسی ﷺ راز گفت این بود که... برای فراوانی مال به کسی رشک مبر؛ زیرا با فراوانی مال گناه فراوان گردد...) (کمره ای، ترجمه اصول کافی، ۱۳۷۵: ۴/۴۰۵).

در این روایت خداوند متعال علت اینکه نباید به زیادی مال غبطه خورد را این بیان می فرماید که زیادی مال باعث زیاد شدن گناهان می شود و شاید این روایت در راستای همان آیه قرآن باشد که فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ﴿٦﴾ (علق: ۶)؛ «آیا فکر می کنی که او شکر این نعمت را به جای



می آورد؟ هرگز! انسان مرز خود را نمی شناسد و طغیان می کند چرا که خود را از پروردگار خویش بی نیاز می بیند» (صفوی، ترجمه قرآن، ۱۳۹۰: ۳۶۰).

بنابراین، طرف مقابلِ مالِ خوب که مالی بود که در تقوای الهی مصرف شود، مال بد وجود دارد که در ذنوب الهی که همان عدم تقواست مصرف شود. از این روایات نتیجه گرفته می شود که در روایات «احمرین» نیز که پیامبر ﷺ هلاکت مردان امت را در مال ذکر کرده اند مقصود جمع کردن مالی است که در ذنوب مصرف شود و این چنین جمع کردنی است که هلاکت مردان امت رسول الله ﷺ را سبب می شود نه جمع کردن مالی که در تقوا صرف می شود چرا که این مال ممدوح است. با توجه به مطالبی که بیان شد ترجمه قسمت دوم روایت احمرین بدین صورت است: هلاکت مردان امت من در رهاکردن یادگیری علوم دینی و الهی و همچنین در جمع کردن اموال دنیا که موجب انجام گناهان بشود، است.



نتیجه

روایت «احمرین» از روایاتی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل تسنن نقل شده است. از نظر سندی این روایت در شیعه مرسل نقل شده، اما در نقل اهل تسنن دارای دو سند است که یکی از این دو سند توسط برخی از علمای اهل تسنن صحیح دانسته شده است. از نظر محتوا بین گزارش شیعه و اهل تسنن اختلافی وجود دارد؛ در اهل تسنن فقط قسمت اول این روایت که در مورد زنان است نقل شده، اما در شیعه هم قسمت زنان و هم قسمت دوم که در مورد مردان است نقل شده است. نکته دیگر اختلاف در نقل برخی الفاظ می باشد که در گزارش اهل سنت «ویل» نقل شده، اما در شیعه معنای آن، یعنی هلاک آورده شده و دیگر اینکه در شیعه لفظ «ثیاب رقاق» ذکر گردیده، اما در نقل اهل تسنن «معصفر» و «زعفران» آمده است. از نظر معنای روایت نیز به این نتیجه می رسیم که «معصفر» و «زعفران» اشاره به نوعی از لباس زنان دارد همان گونه که «ثیاب رقاق» نیز اشاره به لباس زنان است. شباهت فراوان این دو نقل احتمال یکی بودن این دو روایت را تقویت می کند. اما از طرفی اختلافات موجود در این دو روایت که در بالا بیان شد نیز نشان می دهد که نمی توان ادعا کرد که نقل شیعی حتماً از نقل اهل تسنن گرفته شده است.

معنای روایت احمرین در نقل شیعی که موضوع این مقاله بود نیز این گونه است: «هلاکت و سقوط زنان امت من به دست خودشان در دو چیز قرمز (از باب تغلیب) است یکی طلا و دیگری لباس های نازک و بدن نما و هلاکت مردان امت من در رها کردن یادگیری علوم دینی و الهی و همچنین در جمع کردن اموال دنیا که موجب انجام گناهان بشود، است».



منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن اثیر جزری، محمد بن مبارک، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
۳. ابن حبان الخرسانی، ابی حاتم محمد، صحیح ابن حبان، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۵ق.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد ابی عبدالله الشیبانی، مسند احمد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۴م.
۵. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، تصحیح: احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۶. ابو الحسین، احمد بن فارس بن زکریا، مقاییس اللغة، تصحیح: عبدالسلام محمد هارون، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۴۰۴ق.
۷. البانی، محمد ناصرالدین، سلسلة الاحادیث الصحیحة، ریاض: مكتبة المعارف للنشر و التوزیع، ۱۴۱۵ق.
۸. جوهری اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)، مصحح: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۲. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشاد القلوب، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۱۳. شیخ طوسی، التهذیب، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۱۴. صفوی، سید محمدرضا، ترجمه قرآن کریم، بی جا، نشر معارف، ۱۳۹۰ش.
۱۵. عاملی، جمال الدین حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم: مؤسسه الفقه للطباعة و النشر، ۱۴۱۸ق.
۱۶. فاضل نحوی اردکانی، محمد علی بن محمد حسن، تحفة الاولیاء، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۸ش.

۱۷. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تصحیح: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۱۹. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، تصحیح ضیاءالدین حسینی اصفهانی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۲۰. فیومی، احمد بن محمد مقری، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: منشورات دارالرضی، بی تا.
۲۱. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الغراء، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۲۲. کراجکی، ابوالفتح، کنز الفوائد، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۰ق.
۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۲۴. کمراهی، محمدباقر، ترجمه اصول کافی، قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۵ش.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الانمه الاطهار علیهم السلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۶. مجلسی، محمدتقی، شرح من لایحضره الفقیه، تصحیح حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهاردی، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.
۲۷. مجلسی، محمدتقی، لوامع صاحبقرانی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
۲۸. مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، احکام النساء، قم: نشر کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۲ق.
۲۹. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۰. واسطی زبیدی حنفی، محب الدین سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، تصحیح: علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
۳۱. ورام ابن ابی فراس، مجموعه ورام، قم: انتشارات مکتبه الفقیه، بی تا.